

# گفتگویی با استاد عبدالله فرادی خوشنویس و خطاط هر کونکند فهمی زین کلک خیال انگیز...

شیرین  
باز

عبد افروزی

استاد سخن خوشش  
سیان ارن

حق چاپ محفوظ است

خطرات؛ ایامی که هنری مرد زمانه ما از سلوک با فحول، ره توشه‌ها برمی‌گیرد و با کولبار و زادراهی پر بار و بسنده، قدم در راه می‌نهد و به گفته خود وی او در روزگار رفته، زمزمه‌گر و نجواکننده این سخن لسان الغیب بوده است که:

همتی بدرقه راه کن ای طایر قدس  
که دراز است ره مقصد و من نویسم  
و این استاد امروز و «نویسم» دیروز، از یاد

تا کلک تو در نوشتن اعجاز نماست  
بر معنی اگر لفظ کند ناز رواست

هر دایره ترا فلک حلقه به گوش  
هر مه ترا مدت ایام بهاست

آنچه می‌خوانید، ما حاصل نشست است با استاد عبدالله فرادی، خوشنویس و خطاط اهل و فحل که جز در قلم و خوشنویسی، در سایر اسالیب و اقالیم هنر و علوم انسانی نظیر جامعه‌شناسی و روانشناسی نیز، صاحب نظر و صاحب فضل است.

فرادی، دم گرم و بیان شیرین و دلنشینی دارد که مخاطب را به جذبه و شور فرامی‌خواند؛ جذبه‌ای برنافته از عمق جان که لاجرم بر سمع وجود، خوش می‌نشیند.

او هم چنین با چنان جهد و جدت بلدیعی در حوزه‌های گوناگون هنرها، غور و سیر می‌کند که مخاطب را به ذوق می‌آورد.

در گرما گرم همین ارتباط‌ها و داد و دهش‌ها است که سیطره قلم و بیان، مجالی شایسته برای عرضه باورداشتهای متفاوت و حتی نامتعارف این خطاط با فرهنگ پدید می‌آورد. بی‌گمان اگر بنا باشد یک ویژگی بارز و یک صفت ممتاز را که فرادی به آن متصف است، رسم کنیم، فرهنگ و دانش غنی و مایه‌ور او است.

شاید این خصلت معلمی فرادی است که سنجیده سخن می‌گوید، اما ما در این گفتگو، خود را با استادی اهل معرفت و باروی دیدیم که با طبع روان و ذهنیت روشن خویش روزه‌هایی از جلوه و جذبه‌های خط و خوشنویسی را در منظر خیال ما گشود.

\* در آغاز، خوشتر آن است که همراه با استاد گشت و سیری در گوشه‌هایی از گذشته‌های وی داشته باشیم؛ گوشه‌هایی سرشار از خاطرات و



### گذشته می‌گوید:

● من در اسفند ماه ۱۳۰۶ در خانواده‌ای اهل فضل و هنر به دنیا آمدم. از سن چهارسالگی نوشتن و در حقیقت، خوشنویسی را شروع کردم. پس آنگاه به مکتب رفتم. فی الحال خوشنویسی را ادامه می‌دادم، چون پدرم اهل قلم بود و اهل رقم بود و اهل فضل و کمال. ادبیات و عربی پدرم بسیار خوب بود. از این جهت دوست داشت که پسرانش هم — از جمله من —

خط را بقاعده و خوب بنویسند. از این روی، توجه زیادی به من داشت، و درباره خوشنویسی توصیه‌ها می‌کرد. به هر حال، من علوم ابتدائی را یاد گرفتم، به مدرسه رفتم، درس خواندم و کماکان نیز خط می‌نوشتم. بعد، به دبیرستان رفتم و دوره دبیرستان را طی کردم. در ضمن تحصیل، معلم خطی داشتم بنام «غلامرضا خوشنویس پاک‌نهاد» که از استادان خط زبردست و فحل روزگار بود؛ خوب می‌نوشت و من خطش را بسیار

دوست می داشتم. بعد از ایشان «عماد طاهری» که ابتدا به عمادالشریعه معروف بود، معلم خط مدرسه ما شد. خط و خوشنویسی را توأمان با تحصیل ادامه می دادم تا اینکه در سال ۱۳۲۰ ششم ابتدائی را گرفتم و وارد دبیرستان شدم. خوشبختانه در دبیرستان هم معلم خط ما همان، عماد طاهری بود. من به منزل ایشان می رفتم و به طور خصوصی از محضر ایشان کسب فیض می کردم. و کار بدانجا رسیده بود که می گفتند سایر شاگردها بایستی هفتاد سطر بنویسند و من پانزده سطر. اما من برعکس صد سطر می نوشتم و به معلم نشان می دادم و معلم می گفت دست آخر، تو چشمت را از دست می دهی!

زندگی تحصیلی من به همین طریق ادامه داشت تا به سال ۱۳۲۵ وارد دانشکده معقول و منقول آن زمان - الهیات و معارف اسلامی فعلی - شدم. در آنجا هم اکثراً خط می نوشتم و کار با استادانی مثل عماد طاهری را ادامه می دادم و با علی مخصوص، فرزند خلف میرزاحسین خان کاتب خاقان محشور بودم و به منزل ایشان می رفتم. از مرحوم علی آقا حسینی هم بهره ها گرفتم. سپس نزد استاد کاهوه رفتم و از ایشان هم نکاتی را فرا گرفتم. ولی در پی کسی می گشتم که هدف مرا در خط و خوشنویسی تأمین کند و او استاد سراج الکتاب «آقای سیدحسین میرخانی» پسر خلف آقاسید مرتضی برغانی بود. ایشان را پیدا کردم و دیگرها نکردم؛ چندانکه سالها به منزلشان می رفتم و از سالهای ۲۲-۱۳۲۱ تا همین الان، بی وقفه، خطم را به وی نشان داده ام. ایشان از استادان میز خط و خوشنویسی هستند و من افتخار شاگردی شان را دارم. آقاسیدحسین برادر آقاسیدحسین میرخانی است. هر دو خوشنویسی را نزد پدرشان آموخته بودند، ولی به نظر من سیدحسین آقا بهتر می آمد. البته این نظر شخصی من است. آنگاه به دانشکده حقوق وارد شدم و در ضمن، رشته زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات را هم با فراغ بال

می خواندم. چون در زمان ما دانشکده ها حضور و غیاب نداشتند. البته، من هرگز دنبال دکتری و تیترا نبودم، بلکه در پی دانش و تحقیق و جستجو بودم.

در تاریخ تطور و تحول خوشنویسی، به خوبی سیر و غور و مطالعه داشتم. در هر مکانی از شهرهای ایران که خوشنویسی می زیست، به سراغش می رفتم. نزد مرحوم طاهر خوشنویس در تبریز رفتم. نیز به شیراز رفتم و به سایر شهرهای ایران سفر کردم و به نزد هرکسی در جایی که قلمی می زد رفتم و شمه ای یاد گرفتم. از ابتداء قریحه من به خط و خوشنویسی - این هنر ارزنده اسلامی - فوق العاده گرایش داشت و به آن عشق می ورزیدم.

دانشکده حقوق را همزمان با ادبیات خواندم و بعد به «سورین» رفتم و تحصیلات ادبیات فرانسه کردم. نکته اینکه تا قبل از ورود به انجمن خوشنویسان، هیچکس نمی دانست خط من خوب است. خطم را به کسی نشان نمی دادم و یک نوع گوشه گیری و اعتکاف داشتم تا کسی از این هنر من سر در نیآورد. ولی بعد از بازنشستگی از سمتهای حقوقی در وزارت آموزش و پرورش و دادگستری و سایر مؤسسات حقوقی کشور، به سال ۱۳۵۷، دوباره به کار در دانشگاه تهران و انجمن خوشنویسان دعوت شدم. به تقاضای آقای سیدحسین میرخانی که چشمش دیگر نمی دید، وارد انجمن شدم و به سمت مدرس و استاد، شروع به کار کردم؛ یعنی آقاسیدحسین و آقاسیدحسین میرخانی و مرحوم بوذری و آقای کاهوه خط مرا تأیید کردند و به من تصدیق دادند؛ البته به عنوان اینکه استاد کرسی خوشنویسی هستم. و وضع بدینگونه بود تا سیدحسین آقا میرخانی چشم از جهان برگرفتند.

من برای نخستین بار، مسئله تئوری را در انجمن خوشنویسان ایران باب کردم و در اینجا به طور ماهانه، نظریه ها و تاریخچه خط و خوشنویسی را تدریس می کنم. البته به طور هفتگی هم، در کلاسها تدریس

ایں امانت و سبب و پیوستگی  
پس از آنکه در این سبب و پیوستگی  
پس از آنکه در این سبب و پیوستگی  
پس از آنکه در این سبب و پیوستگی

می‌کنم و مشق قلمی هم می‌دهم. من قلم خوشنویسی را از غبار تا کتیبه می‌نویسم. مدتهاست که کتیبه می‌نویسم. برای مرحوم حاج حسین آقا خاک‌نگار مقدم، خیلی کار کرده‌ام و کتیبه نوشته‌ام. البته دوست نداشتم اسم را امضاء کنم، چون مرا می‌شناختند و در آن زمان نمی‌خواستم این شهرت بوجود بیاید. کتیبه‌های اکثر مساجد کشور را من نوشته‌ام، منتها بدون اسم و بدون رقم. کتیبه حسینیه در ارایش گنابادی در جنوب پارک شهر را، من نوشته‌ام. شرح آبادانی حسینیه و تعمیر حسینیه و شرح حال سید گنابادی را هم من نوشته‌ام. کتاب «مرآة العارفين» از شیخ احمد شاهرودی، «شرح نهج البلاغه» و فرمان مالک اشتر و مناجات حضرت امیر(ع)، رسم المشق برای مدارس و نوشتجات مفصل، از دیگر فعالیت‌های من بوده‌اند. و نیز مقالات علمی و ادبی که به تفصیل در مجله‌های سخن و کاوه - چاپ آلمان - منتشر شده است.

به راستی نظریه‌پردازی در خطه خطیر خوشنویسی تا آفاق و چشم اندازهایی ناپیدا و دوردست دامنه دارد. و این مهم، تا پیش از حضور فردی در انجمن، به محاق فراموشی سپرده شده بود. وی با همت و حمیت برگرفته از ارادت و عشق، کلاسهای نظری خط و خوشنویسی را باب کرد. و این گامی است متین و ضروری، و در عین حال ادای دینی است به بزرگان و اساتید مسلم هنر خوشنویسی که همواره این کاستی و نکث را پیش روی داشتند. و چه خلف سلفی که این کار عمده و اساسی را به یاری سایر اساتید انجمن، شروع کرد؛ چندانی که هم اینک امر تدریس و تلمیذ و تلمذ در انجمن خوشنویسان در حال تکوین است. فردی در این باره سخن می‌گوید:

● تا قبل از انقلاب اسلامی، کسی مسائل نظری را در انجمن خوشنویسان ایران مطرح نمی‌کرد. مسائلی که مطرح می‌شد، عموماً عبارت بود از همان مشق قلمی، که

شاگرد نزد استاد می‌نشست و استاد هم قلم می‌زد و روی کاغذ می‌نوشت و توضیح می‌داد. مثلاً «لام»، دسته‌اش پنج نقطه است، دهنه‌اش سه نقطه است، گودیش یک نقطه است، و «ت» مثلاً پنج نقطه است و شیب‌اش یک نقطه است، و از این قبیل، فراوان... در آن زمان، کنفرانس و طرح مسائل نظری و تاریخ هنر و تاریخ تذکره مرسوم نبود. بعد از سال ۱۳۵۷ است که این رسم بنیاد گذاشته می‌شود. از این جهت انجمن از ۱۳۵۷ به این طرف، یک تکامل و تطور چشمگیر و فوق‌العاده‌ای داشته است. انجمن، مثلاً قبلاً در حدود سیصد نفر شاگرد داشت، ولی در حال حاضر در حدود نه هزار نفر هنرجو در سطح کشور دارد.

شما می‌توانید نمایشگاه بزرگ انجمن را در اوائل انقلاب در موزه رضاعباسی به خاطر بیاورید و نیز در سایر شهرهای ایران مثل لاهیجان، رشت، بابل و آمل و یا در دورافتاده‌ترین نقاط ایران مثل سیستان و بلوچستان، زرنند، کرمان، ما نمایشگاههایی بر پا کردیم که چشمگیر و ارزنده بود و اثر فرهنگی بسیار خوبی داشت. ما الان در حدود هزار نفر هنرجو داریم که به صورت مکاتبه‌ای کار می‌کنند؛ یعنی انجمن، کمابیش یک دانشکده آزاد است، منتها به شکل مکاتبه‌ای. کسانی که تا حالا خط ننوخته بودند، آمدند و شروع به اسم‌نویسی کردند و ما هم کلاسهای گروهی ترتیب دادیم. در کلاسهای گروهی، ما ابتدا مشق دست می‌دهیم؛ یعنی با دادن مشق و فتوکپی، دست و سرشان را با هم برابر می‌کنیم و این گرده برداری را در چهارماه از نه‌ماه سال تحصیلی ادامه می‌دهند. در ضمن ما تئوری خوشنویسی را نیز می‌گوئیم. مثلاً آنچه مایملک یک سطر هست و یک سطر باید داشته باشد. ما به‌طور کلی سطرنویسی نوینی را به ایشان یاد می‌دهیم. تک سطرنویسی در بین این هنرجویان رایج است و اینها باید در آخر سال یک سطر را بنویسند. در عوض، این چهار- پنج سال تجربه به ما نشان داده است که کلیه

من ششم که هزار و پنجاه  
توی باهاش بود  
شماره اول کتاب  
از ملک حسین

بسم الله

بسم الله

پروژه گاه علم انسانی و معانیات فرهنگی  
شماره اول کتاب

خبره ۱۳۴

# معتمد جوکانونی از ایش است همه کار او سوزش و شارس است

فهرست  
شماره ۲۵  
۱۳۰۲

خطوطی را که از نسخ و تعلیق مایه می‌گرفتند، بیرون کشید. ولی نه آگاهانه؛ چرا که خود میرعماد هم متوجه نبود و برحسب تکامل خط و هنر خوشنویسی این امر حاصل شد، منتها به وسیله ایشان. میرعماد تنها فردی بود که سیاه‌مشق را باب و رسم کرد و خط را در بلندائی قرار داد که دست هیچ خوشنویسی تا قبل از پیدایش میرعماد به آن نرسید. و این نبود مگر در اثر تخصص. می‌دانید که سابقاً علوم با فلسفه همراه بود. مثلاً فارابی، ابن سینا، ابن رشد و سهروردی مثل سایر فلاسفه، عالم هم بودند و در اروپا هم وضع بدین گونه بود تا اینکه علوم، یک‌یک و آهسته آهسته، برحسب تکامل اجتماع، از فلسفه جدا شدند و جایشان را فقط به فلسفه خالص دادند. تقسیم‌بندی علوم بوجود آمد و جامعه‌شناسی مطرح شد. و این سیر و سیورورت در خط و خوشنویسی هم چهره کرد؛ مثلاً اشخاصی همچون بایسنقر میرزا یا یاقوت یا ملاعلاء الدین تبریزی یا علیرضا عباسی یا سایرین، به قول معروف ۷ خطی و ۸ خطی بودند و خطوط مختلف را

کسانی که از کلاس مبتدی می‌آیند و ممتاز را تمام می‌کنند، بهتر از هنرجویانی هستند که از کلاس متوسطه می‌آیند و در انجمن اسم‌نویسی می‌کنند و ممتازشان را می‌گیرند و می‌روشنند. کلاسهای مبتدی، بیشتر قبولی می‌دهند تا کلاسهای متوسط. و این نشان می‌دهد که در استعدادهای دست‌نخورده، چه نیروی عظیمی نهفته است. از این لحاظ، ما علاوه بر آنکه عناصر بصری را برایشان شرح می‌دهیم، مقداری از تاریخ هنر را هم برایشان تلخیص می‌کنیم. از تاریخ تذکره هم، گزیده‌ای برای تدریس داریم. و اینها یک سری اطلاعات اند که سرانجام برای انسجام کار ارزشیابی می‌شوند؛ که این سنجش فوق‌العاده مفید است.

اما در مورد نستعلیق بایست گفت که البته هنوز بقایای خطوط تعلیق و نسخ در خط نستعلیق که ترکیبی است از این دو خط، وجود دارد، و این وظیفه هنرجویان است که این رسوبات را بیابند و بیرون بریزند؛ همانگونه که میرعماد حسنی ناآگاهانه این کار را کرد. و کلیه

می نوشتند. و کسی نبود که خط واحدی را پی بگیرد؛ چرا که تخصص در جامعه مطرح نبود. بعدها کم کم همه از هم جدا شدند و جایشان را به یک خط دادند. بنیاد این کار را سلطان علی مشهدی ریخت. و سپس این تخصص را به میرعلی هروی کاتب وا گذاشت، که صاحب مکتب بود و ایشان هم این مکتب را به میرعماد حسنی منتقل کرد، ولی بر اصول مکتب اضافه شد و تکامل یافت. همان گونه که تحول و تطور در تمام مسائل اجتماعی مطرح است، در خط هم شمول عام پیدا کرد. این تطور و تحول به تخصص منجر شد؛ یعنی میرعماد حسنی آگاهانه این تخصص را باب کرد: مرکز قلمش را یک قلم قرار داد که قلم مشقی بود. میرعماد جز قلم مشقی، قلم دیگری دست نمی گرفت. البته تفنن هم می کرد و گاهی کتیبه و قلم شش دانگ هم می نوشت، ولی مرکز و محورش حول چلیپاهای معروفی که دیده اید می گشت. و شهرتش به جایی رسید که هر کسی در فرهنگ و اجتماع ما خط میر را مثال می زد و می گفت مثل خط میر نوشته است. نزدیک ۳۵ سال این مکتب ادامه داشته است و مکتب نستعلیق کاملی بوده که به وسیله میرزای کلهر کامل تر شد.

همین جا نکته ای بگوئیم: اینکه خوشنویسان هفت- هشت خطی بودند و هنوز برج عاج تخصص مطرح نشده بود، امری است نکو و بقاعده؛ چرا که در قدیم، همه بزرگان و مردان لفظ و لغت جامع الاطراف بودند و اهل حکمت؛ حکیم، وارسته مردی بود که در علوم و هنرهای زمانه، دستی و دیدی و درکی سلیم و موزون داشت. تخصص، یکباره این همه شمول و گسترش را ویران می کند و به یغما می برد و به شقه شقه کردن دانش اندیشه و تفکر بشر می پردازد. آیا انطباق و اصلاح آن نیست که یکبار دیگر از قدما و متأخرین بیاموزیم؟

● افراد، خود می خواهند که جامع الاطراف باشند؛

چرا که در روند تکامل اجتماع این کشش و کوشش را دارند؛ منتها جامعه اجازه نمی دهد، چون دامنه پیدایش این علوم، روز به روز وسیعتر می شود. امروزه، مسلماً علوم آن قدر توسعه پیدا کرده که عمر یک نفر کفاف آموختن تمام علوم را نمی دهد. می دانید که وقتی بگویند کسی استاد خط نستعلیق است، یعنی بایست یک عمر روی خط نستعلیق کار کند تا استاد بشود؛ همان طور که می گویند دانشمند فیزیک، که باید یک عمر در فیزیک کار کرده شود تا بتواند فیزیکدان قلمداد گردد. هیچکس نمی تواند جامع جمیع علوم باشد. انسانها در وقتی جامع جمیع علوم و خطوط بودند که خطوط، دایره و وسعت نداشتند؛ چنانکه بعدها خط، دایره و وسعت به خود می گیرد و تکامل می یابد و مسائل روشن می شوند و انسان به عبویش پی می برد. از این جهت است که علوم، یک یک از فلسفه جدا می گردند. مثلاً الان علم جامعه شناسی آن قدر وسعت یافته که به رغم اینکه جوان است و تازه جوانه زده و شکوفه کرده، اما مسائل مختلفی را در خود بیان می کند. از این دست همچنان اند علوم فیزیک یا ریاضی یا بیولوژی. امروزه مثلاً «آتاویسم» را در بیولوژی مطرح می کنند یا از علم بیوشیمی و فیزیک/شیمی سخن می گویند. علم جنین شناسی را در پزشکی مطرح می کنند و حال آنکه در گذشته چنین نبوده است. مثلاً خطاطی در قدیم نبوده است، الان خطاطی هم پیدا شده. نقش خط در قدیم جزئی بوده و به صورت توسعه یافته فعلی نبوده است. رابطه خط و گرافیک مطرح نبوده، امروزه کم و کیف این رابطه طرح شده. و همین طور کتیبه نویسی نستعلیق در کار نبوده، الان کتیبه نویسی نستعلیق مطرح شده است. و یا قطعه نویسی خط درشت مطرح نبوده و تنها فحول به خط کتابت و قوف داشتند. چون زمانه ایجاب می کرد که قبل از پیدایش صنعت چاپ، هر کسی دست کم یک قرآن مجید بنویسد، از این لحاظ هم صاحب قلم بودند. از پیر و جوان، خرد و کلان، جملگی صاحب قلم و



در عهد گذشت خط استعین پنج دایم آن دور و یک دایم است طبع است خطوط شسته است عین شسته است عین شسته است تمام خط طبع  
دو پریشی حالت اساسی و از خطوط استعین شسته در تمام کار مخصوصاً کتابت مورد استعمال آورد ولی خط طبعی برای  
و علامت کاربرد شود کوازم مشق سخفات و مصطلحات قلم سلطان علی شکر رحمة الله علیه درباره مستم می فرماید  
اگر فایسکه زبان مستم بتوان حرف از زبان قلم که قلم شنج رنگت یا نه یعنی چوپسنگ می باشد  
نی بسیار و نه کوه و نه دریا یادگیند ای آن بی نیاید استدلالی طبعی باریک و اندر روش سفیدی باریک  
نی در هیچ دلی در دست است که طهارت نیک است اگر قلم سخت باشد و گرفت دست ازین آن سبب است  
قلم نی چارده قرن است که بجات خود او آمدید هر دو بازه قلم سخن بگو تا بی خواهد بود در انتخاب قلم نی باید نکات ذیل را  
رعایت شود اول قلم نباید است و سبک و کمال باشد و دوم نباید صدای مکرر است باشد سیم نباید کج و تاب باشد چهارم باید که را  
و رنگت با چشم پسین رنگ سفید گوشت باشد ششم سبک یعنی آن متوسط باشد ششم صدای سپسین یعنی است باشد ششم باید  
خوشترنگت مورد استوانه باشد ششم خشک پر گوشت باشد قلم دارای سرد پاشنه است معمولاً یک طرف قلم شست طرف دیگر شست  
سنت آن سرد شست پاشنه گویند طول قلم معمولاً با اندازه یک و جب یا دوازده تا شانزده انگشت باید باشد قلمی باریک  
برای خطی و غیره برای خط جلی باید سه لرود و قلم تراشیدن خود کمی از نهرهای جدا گانه است که در جنب نهر خوشترنگی  
قرار داشته و بان پوستی نام دارد مقولات تراش قلم اول شح میدان یا خانه دویم پوست چوب گوشت پنبه بود  
بیم کنار یا طرفین خالی کردن چهارم نهر پنجم میدان بندی ششم زبان سازی ششم نیش بندی هشتم انسی و نهم شمشیر  
دهم فاق شگاف ایستادن دادن و اما قلم باز کردن برود شستن روی آن است با اندازه یک و اگر یک شنج بود رکش قلم است ازیم

کمابیش صاحب خط و خوشنویسی بودند. ولی از زمان پیدایش صنعت چاپ، خط، شکل دیگری به خود می‌گیرد. از زمان صنعت چاپ، خط متحول و متطور می‌شود. دسته‌ای از خوشنویس‌ها بنام چاپ سنگ‌نویس پیدا می‌شوند و حال آنکه این حرفه تا قبل از آن نبوده است. از این جهت است که چند خطی بودن، جایش را به تخصص در یک خط می‌دهد. امر تخصص، مسلماً بهتر از امر همگانی و عام است؛ اذهان مختلف اند. مثلاً شما اگر بخواهید چند زبان یاد بگیرید، ممکن است ذهن شما برآشفته و مغشوش گردد و قوای ذهن نتواند آن تجرید و جدائی را ایجاد کند. چون خط، مربوط به هنر دست است و نقش دستها در تبدیک یک انسان معمولی به انسان خوشنویس یا یک هنرمند، مبحث فوق‌العاده مهمی است که «این زمان بگذار تا وقت دگر».

● تکنولوژی، یکی از مهمترین شعب و شقوق هنرها، یعنی خط و خوشنویسی را به جبر محنوم و ناگزیر ایستائی و سکون و مرگامرگی می‌کشاند. صنعت چاپ با آن هیولاهای حجیم و جسیم، هنر لطیف و ظریف و چشم‌نواز خوشنویسی را از رونق می‌اندازد و بازار کار دست‌اندرکاران چاپ و طبع و نشر را سکه می‌کند. اما به چه قیمتی؟ تاوانی که خوشنویسان و خطاطان در برابر این تهاجم بی‌امان می‌پردازند، سخت و جانگناه است. فرادی، خود نیز این امر را مصرح و موکد می‌کند؛ چرا که وی نیز از تبعات این یورش در امن و امان نبوده است.

● هنرهای دستی در کشور ما، به علت هجوم ماشین و صنعت، به کلی به عقب رانده شده‌اند. و این از زمان پیدایش «مانفاکتور»ها و ماشین‌های دستی است که به پیدایش استحصالات و صنایع سنگین منجر شده است. و همین تحول و تطوری در کلیه هنرها و تمامات زندگی اجتماعی و از جمله در خط و خوشنویسی بوجود آورده است. ما می‌دانیم که در زمان پیدایش صنعت

چاپ، ابتدا این صنعت در خدمت خوشنویسی بود. و حال آنکه الان درست برعکس شده و خوشنویسی به خدمت صنعت چاپ درآمده و به اصطلاح خادم صنایع شده است. الان، خوشنویس خطش را درشت‌تر می‌نویسد و می‌دهد کلیشه کنند تا کوچک شود. سابق بر این، به وسیله چشمش، خط را به همان اندازه کوچک می‌نوشت. خط غبار از این جهت رسم بود. حالا بگذریم از خط طومار که درشت‌ترین خطوط است، ولی خط غبار ریزترین ریزها است. فی‌المثل می‌گویند که یک خوشنویس در روی یک دانه برنج یک «الحمد» نوشته است که در موزه دهلی محفوظ است. و این «الحمد» با آن همه ریزی روی یک دانه برنج است. و یا می‌گویند «عمر اقطع» در قدیم قرآنی به اندازه یک انگشتر نوشته بود، که دست راست او را هم می‌برد. وی این قرآن را به خدمت تیمور می‌برد و تیمور خوش نمی‌آید. می‌گوید قرآن عظمی دارد که با این کارتو، سبک شده است. این خوشنویس منفعل می‌شود و می‌رود قرآنی می‌نویسد که فوق‌العاده سنگین و به خط درشت بوده است و بار گاری می‌کند و به دربار تیمور می‌برد. صنعت چاپ به خوشنویس‌ها می‌گوید که آقایان خوشنویس‌ها! من خوراک می‌خواهم. من چاپ سنگی هستم و چاپ سنگی خوراک می‌خواهد؛ چرا که مرکبش مخصوص است، باید یک «رو» نوشته شود، باید نوشته شما، سرعت داشته باشد، بایستی دقیق و ریز نباشد، بایستی با مرکب مخصوص باشد که مرکب خوب نیست، مرکب بد است، مرکب گلیسیرین و به قول معروف مرکب لجن است، شما باید از این مرکب استفاده کنید! و بایستی سریع و تند بنویسید! و دیگر دست‌نوشته هم به شما بر نمی‌گردد!

از این جهت بود که خوشنویس‌ها متحول و مجبور شدند نوک قلم‌ها را، کلفت‌تر کنند و باری، تندتر نوشتند. به گروه گرانای پیوستند؛ یعنی صفحه‌پردازی کردند. دیگر مثل سابق در جامعه سنتی نبودند و در

جامعه نیمه صنعتی قرار می‌گرفتند. در اینجا آهسته آهسته کار پیش می‌رود و در تمام کشورها و از جمله در کشور ما، بنیاد عصر سرعت گذاشته می‌شود. اشخاصی مثل میرزای کلهر پیدا می‌شوند که بنیاد خط را دگرگون می‌سازند؛ یعنی همین میرزای کلهر بدون اینکه خودش بخواهد یا بداند - منشأ و مبدأ تحول و تطور خط امروزی قرار گرفت.

از این جهت ما صنعت چاپ را در ایجاد این تحول دست کم نمی‌گیریم؛ البته در زمان میرزای کلهر، خوشنویس‌های غیر چاپ‌سنگ‌نویس هم بوده‌اند، مثل میرزا محمدحسین کاتب سلطان، میرزا محمدحسین تهرانی و میرزا اسدالله شیرازی. به طوریکه زمان فتحعلی‌شاه، خوشنویسی به اوج قدرت خود رسید؛ البته همراه با چاپ سنگ‌نویسی که از ۱۲۶۰ در ایران شروع شده بود. اینها - که ذکرشان رفت - غیر چاپ‌سنگ‌نویس هم بوده‌اند؛ اشخاصی مثل عباس نوری که یکی از مقلدین میرعماد بوده‌است و یا میرزا مهدی ملک‌الکتاب و سایرین که جملگی جزو اجمل خوشنویسان کشور به‌شمار می‌روند و چاپ‌سنگ‌نویسی هم بوده‌اند. این چاپ‌سنگ‌نویس‌ها بودند که سرعت را در خوشنویسی بوجود آوردند؛ یعنی چاپ باعث پیدایش و ایجادش شد. از این جهت است که خوشنویس‌های امروز، همه از میرعماد تقلید نمی‌کنند، بلکه میرزای کلهر را پیش روی خود دارند.

همچنانکه پیشتر ذکر شد، صنعت چاپ در بدو پیدایش، احتیاج به خوراک داشت. این خوراک را از کجا می‌توانست گیر بیاورد؟ آری، از کلیه کسانی که اهل قلم بودند. زمانه می‌خواست تا اهل قلم کتاب بنویسند. از این نظر، چاپ سنگی پیدا شد. اشخاص نوشتند و به چاپ سنگی دادند و چاپ سنگی هم، چاپ کرد. فرآیند و روند زمانه، غیر از این نبود. از این روی، در آغاز، هنر چاپ در خدمت خوشنویسی بود.

ولی امروزه حروف ریزی پیدا شده، صنعت چاپ تکامل پیدا کرده و این تکامل، نیاز به خوشنویسی را از بین برده است. امروز صنعت چاپ اصلاً به خوشنویسی نیاز ندارد. در عصر ما، حرفه‌های سربی و کامپیوتر و ماشین‌های آی.بی.ام و الکترونیک کار می‌کنند و خط، فوق‌العاده تکامل و تحول یافته است. از این جهت است که می‌گوئیم نه تنها خط و خوشنویسی در خدمت صنعت چاپ است، که سایر هنرها هم در خدمت این صنعت‌اند.

«مدت»ات مبحث بزرگی را در خط نستعلیق تشکیل می‌دهند. از این جا شما این نکته را حس می‌کنید که خط منسوب، متعلق به صنعت چاپ است. یعنی صنعت چاپ حروف و ماشین و دستگاه دارد و تکامل شده است، و اصلاً نیازی به خوشنویس ندارد. و برعکس، این خوشنویسها هستند که باید پشت صفت بایستند و نوبت بگیرند تا کتابهایشان چاپ شود. پس الان هنر خوشنویسی، در خدمت وسیع و اضطراری صنعت چاپ قرار دارد؛ حال آنکه در اوایل پیدایش اش، می‌گفت کتابت کنید. در اثر این کار، خوشنویس‌های چاپ‌سنگی نویس پیدا شدند که خودش نهضت بزرگی است که ابتدا در هندوستان بوجود آمد. چون رابطه ما با این کشور خوب بود، قسمت اعظم کار چاپ در آنجا متمرکز شد و حتی پدر مرحوم آقاسیدحسین میرخانی - مرتضی برغانی - مدت‌ها در هند بود. یا میرزا علی‌نقی شیرازی، که چاپ‌سنگی نویس بود و فوق‌العاده عالی می‌نوشت، ساکن هند بود. یا مرحوم صاحب‌قلم یا مرحوم صدرالکتاب که از شاگردان میرزای کلهر بودند، همه در هندوستان متوطن بوده‌اند. و در اینجا هم، اکثر خوشنویس‌های چاپ‌سنگی نویس در تبریز حضور داشتند، و می‌ماند معدودی خوشنویس‌های درباری، که در عین اینکه خوشنویس بودند، شهرتی عام داشتند. اشخاصی مثل میرزاغلامرضا خوشنویس که تماماً ملهم از ابوسعید خرقانی بود. به دلیل اینکه مکتب

میرعماد به مرور زمان، بین خوشنویسان سلطنت دنیائی می‌کرد. ما می‌دانیم که مکتب میرعماد بین قوت و ضعف، که کلفتی و نازکی در خط باشد، تناسبی داشته، ولی این تناسب مخصوص زمان بوده و چون اصل سرعت در آن مطرح نبوده است، روی اجزاء کلام دقت بیشتری می‌شده است. همان‌گونه که امروز، جوامع بیشتر به سوی گروه‌گرائی می‌روند تا فرد‌گرائی. خط هم همین‌طور است. از اجزاء به گروه می‌رود؛ یعنی خواه‌ناخواه عناصر تکامل و ترقی، خط را به این سمت می‌رانند که از توجه به اجزاء بکاهند و به توجه جمع گرایش یابند.

خط میرعماد، خطی بوده است ظریف و بسیار لطیف و در عین حال شیرین. و قوت و ضعفش خیلی اختلاف با یکدیگر داشته است. امروزه اینگونه نیست؛ چرا که ما کلفتی و نازکی خط را متناسب می‌کنیم؛ یعنی به «تناسب فضیله» رسیده‌ایم، و این تناسب، موردپسند روزگار است. روزگار ما، عصر سرعت است و این کار را می‌پسندد؛ چرا که کارها آن چنان سریع شده که به یک خوشنویس، اجازه نمی‌دهد بنشیند و با فرصت و حوصله بنویسد، چندانکه در ازمنه دور و دیر باب بوده است. الان، ما کتابت هم که می‌نویسیم، مثل سابق نیست و به گروه‌گرائی و صفحه‌پردازی بیشتر توجه داریم؛ چرا که صفحه، واحد کتابت است. و الان بیشتر بر تناسب جدید تکیه می‌شود، که تناسب پسندیده است. تناسبی است که سواد و بیاض را بهتر از گذشته، تقسیم بندی می‌کند. ما اگر یک چلیپای میرعماد را ببینیم، درمی‌یابیم که فواصل بین سطور با یکدیگر خواننده نمی‌شوند. یک جا بیشتر سفید است و جانی کمتر. ولی در آثار امروزی این نکته، بهتر رعایت می‌شود. یعنی، صفحه بیاض را بهتر در زمان تقسیم می‌کنند. چلیپائی که امروز نوشته می‌شود، در یک کلام و یک عبارت، زیباتر از چلیپای گذشتگان است. و این نیست، مگر در اثر پیدایش میرزای کلهر، که تناسب را

ایمین محمد محمد  
 احمد محمد محمد  
 ابدا الرحمن  
 امیران  
 عماد میرزا

در کتابت باب کرد.

پس کتابت صنعت چاپ به این صورت بود که با مرکب مخصوص نوشته می شد و دم قلم هم پهن بود. برای اینکه نمی توانست ظریف چاپ کند، دم قلم پهن بود و در نتیجه، خط نویسنده هم پهن می شد. و به قول خوشنویسها خط رنجه رنجه بود؛ یعنی دمش تضاریس داشت؛ یعنی خط به قول مرحوم عمادالکتاب، خط پشمالو بود، خط صاف نبود. چون آن مرکب و نیز سرعت و کلفتی قلم، باعث پدیداری این مسئله می شد. برای اینکه خط تند نوشته شود، بایستی دم قلم از نازکی بیرون بیاید. خوشنویس به گروه و جمع کلمات بیشتر توجه دارد تا به اجزاء کلمات. بیشتر به صفحه اهمیت می دهد تا به سطر. گویانکه صفحه از سطر تشکیل می شود، ولی جمعی حالت دیگری دارد که یکنواختی و یکدستی را به وجود می آورد، که هر خوشنویسی یکدست تر و یکنواخت تر می نوشت، مالا در کتابت چاپ نویسی هم، خوشنویس تر محسوب می گردید. و حال آنکه سطر نویسی و مرکب نویسی، غیر از این بود. در سطر نویسی و مرکب نویسی بایستی نوک قلم تیز باشد و مرکب پاکیزه، سیلان و جریان داشته باشد و به اصطلاح مرکب روان باشد. نه زیاد کمرنگ و نه زیاد پررنگ باشد. به هر حال، سطر نویسی با خوشنویسی چاپ سنگی نویسی فرق می کرد. خوشنویس در چاپ سنگ نویسی مجبور بود سریع و تند و زود عمل کند تا به چاپخانه برسد. از این جهت خط تغییرات مخصوصی پیدا کرد و آن نازکی و کلفتی خط بود، که به طرف تناسب پیش رفت. تناسبی که بیشتر مورد پسند امروزیها بود. و از این روی، چاپ تنوعی در خط بوجود آورد و خط را از جنبه عامیت انداخت. و به خصوص در ادارات آن روز، ابتدا قلم آهنی پیدا شد و بعد جوهر مخصوصی یافتند که جوهر بنفش بود، که با جوهر بنفش و قلم مخصوص می نوشتند. چون در جوهر بنفش امکان تقلب وجود نداشت، بزودی پاک نمی شد و بر روی

کاغذ از بین نمی رفت تا جعل و تزویر و تبلیس کنند. از این جهت با قلم آهن و جوهر بنفش می نوشتند.

تکنولوژی نه تنها روی خوشنویسی، که بر روی سایر هنرهای دستی هم اثر گذاشت: چاقوسازی، صحافی، قلم کاری، زربفت و زری بافی، منبت کاری و نازک کاری از شمار اینگونه هنرها است. این هنرها در اثر ماشین به محافل و مجالس خاص رانده شدند. یا صنعت قالیبافی را مثال بزنیم، که قالیهای ماشینی پیدا شدند و قالیهای دستی به عقب رانده شدند. این است که دولت باید خوشنویسی و هنرهای دستی را حمایت کند، کما اینکه می کند.

**فرهنگ و خط و خوشنویسی، در تعمیق و تدقیق فرجامین، ارتباطی تنگاتنگ با یکدیگر دارند.** فرهنگ امری است حیاتی و انسانی که می تواند تمامیت جامعه بشری را زیر چتر وسیع و جهان شمول خود بپوشاند. فرهنگ و خوشنویسی، در بحر لایزال زندگی بشری، از کد امین سرچشمه ها سیراب می گردند تا به هستی آدمی، معنا و مفهوم ببخشند؟

● ما دو نوع فرهنگ داریم: یک فرهنگ معنوی و یک فرهنگ مادی. در مورد فرهنگ مادی، من باب مثال، باید از یک خوشنویس یاد کرد که تا خط ننوشته و تا صفحه بیاض گیر نیاورده و مرکب و قلم نداشته باشد و خطش را بر روی کاغذ نیاورده باشد، هنر او بر کسی مشهود نمی شود: «کل علم لیس فی القراطاس ضال، کل سرم جاوز الا ثنین شای». این را همه کس می گوید که هر علمی تا روی صفحه نیامده باشد، ضایع است. این است که ابتدا هنر باید به صورت مادی جلوه گر شود تا در فرهنگ جامعه، قابل ثبت و ضبط باشد. از این جهت، ما فرهنگ را به فرهنگ مادی و فرهنگ معنوی تقسیم می کنیم و می گوئیم فرهنگ مادی عبارت است از کلیه کتب و دواوین علما و فضلا و شعرا و مسائل مختلف فرهنگی رایج زمان، و کلیه ساختمانها و معمارها و آثاری که انسان از خود و برای بهتر ساختن

جریان دارد و به انسان حیات می بخشد و این معنویت،  
اصل اول است. انسانی باید باشد تا معماری کند و خط  
بوجود بیاورد. و اگر انسانی نبود، خط و ساختمان و

زندگیش در طبیعت به جا گذاشته است. اینها فرهنگ  
مادی جامعه اند. بر فرهنگ معنویت هم نمی توان  
انگشت گذارد: مثل خونی است که در وجود انسان



معماری و اماکن متبرکه و غیرمتبرکه بوجود نمی‌آمد. از این جهت است که فرهنگ به دو قسمت تقسیم می‌شود. خط و ادبیات جزو علوم اجتماعی‌اند و اگر اینها را علم حسابش کنیم - که به معنای عام علم هم می‌شوند - خط، وسیله‌ی ثبت کلام است. کلمه، عنصری ادبی است. می‌دانید که هنرها عناصری دارند مثل صدا در موسیقی و کلمه در ادبیات و نقطه در خط. البته نه نقطه هندسی، بلکه نقطه اصطلاحی، که وقتی بر روی صفحه قرار می‌گیرد و صفحه بیاض را به صورت سیاهی درمی‌آورد، این قابل ثبت و ضبط می‌شود. خوشنویس، سطر در روی صفحه می‌نویسد یا چلیپائی. این را تذهیب و نقاشی می‌کنند. آن صفحه یا چلیپا حتماً پیامی دارد و این پیام داشتن و اهمیت زیبایی‌ای که آن صفحه بوجود آورده، باعث می‌شود که اشخاصی این هنر را گرد آورند و مجموعه کنند و این مجموعه‌ها بعد از مرگ صاحبانشان به موزه‌ها سپرده می‌شوند. این است که موزه‌ها همیشه، کار ثبت و ضبط آثار هنری را انجام می‌دهند.

خوشنویس و خطاط هنرمند، در عین حال که اهل قلم و رقم و تصفح است از والائی و اعتبار به سزا و درخور شأن و رتبتش نیز برخوردار است. خوشنویس باید صفا و شأن را در هر برهه و برشی از زندگی‌اش پاس دارد و حریم حرمت آن را از شسوائب و نامردمی‌ها حفظ کند. به راستی، صفا و خلوص یک خوشنویس در مآثر و معارفش، اثری بلافصل دارد. شأن نیز، صفتی است که هر هنرمندی باید از آن به نسبت وسع و توانائیش چیزی بگیرد. در یادری با صفا و صدق را نمی‌توان در ظرفی خالی تراوید، که بایست در کسب شأن و صفا، در یاد دل بود و چالاک.

● مسئله‌ای که مورد اختلاف بعضی از خوشنویسان است، مسئله صفا و شأن است.

می‌دانید که هر هنرمندی بایستی باصفا باشد و صفای باطن داشته باشد و قلبش صافی باشد و خالی از

خصال ناپسند. هنرمند، بایست واجد خصایص پسندیده اجتماعی باشد. تکبر نداشته باشد، به خود اندیشه نکند و خودپرست نباشد. البته می‌دانید که هر هنرمندی بایست خود را نشان بدهد. این خودخواهی تا آن حدی است که سبب غیرخواهی می‌شود. و این دو تناقص یا تضاد بایستی وجود داشته باشد؛ چرا که خودخواهی در انسان سبب غیرخواهی می‌شود. و روزی، باری، این تعادل در انسان پیدا می‌شود، که برای همه خیر بخواهد و رنج خود و راحت یاران طلبد، ایشارگر باشد و از خودش بگذرد، به دیگران بپردازد، این از خود گذشتگی و ایشار، دلیل انسانیت انسان است. و برعکس‌اش هم هست، حسادت و ناجوانمردی هم هست. از این جهت است که هنرمندان چون خود را به اجتماع بدهکار می‌دانند، کمتر متکبر هستند. آنها که متکبرند، مطرود جامعه می‌شوند. اصولاً خطاط و خوشنویس، مثل سایر هنرمندها باید در جمع جلوه کند. و در جمع وقتی جلوه می‌کند که اینان خودخواهی با هم نداشته باشند. صاف و بی‌آلایش باشند. حافظ می‌گوید:

سالها دل طلب جام‌جم از ما می‌کرد  
آنچه خود داشت زیگانه تمنا می‌کرد

این عظمت و علو دارد، دُتو هم دارد. غث دارد، ثمین هم دارد. یا سعدی هم که غث و ثمین دارد. این است که خط باید خود را در اجتماع و گروه نشان بدهد. از این حیث است وقتی سؤال می‌کنند می‌گویند خط بایستی مسئولیت در اجتماع داشته باشد یا نه؟ به اعتقاد من نه. خط نبایست مسئولیت و پیام داشته باشد. آن نویسنده است که باید پیام داشته باشد هنرمند است که باید جوابگوی جامعه باشد و ببیند اجتماع چه می‌خواهد. این است که وقتی می‌پرسند آیا هنرمند باید متعهد باشد؟ می‌گویم بلی، هنرمند باید متعهد باشد. تعهد به کی؟ تعهد به اجتماع. اجتماع و افکار عمومی، هرگز اشتباه نمی‌کنند. این است که هر هنرمندی دو شخصیت دارد: یکی شخصیت طبیعی و دو

دیگر شخصیت ثانوی که در پیش دیگران نهفته است. سؤال می‌کنند که آقای ایگرگ چه جور آدمی است؟ آقای زید چگونه مردی است؟ خوب آدمی است یا نه؟ از خودش نمی‌پرسد که چگونه آدمی هست.

گر از بسیط زمین عقل منهدم گردد  
خود گمان نکند هیچکس که نادانم

حتی از سفها و حمقا هم که پرسید، می‌بینید خود راعاقل حساب می‌کنند. صفادر خط و خوشنویسی به دو قسمت تقسیم می‌شود: صفای باطن و صفای ظاهر. صفای باطن، همان است که اشاره کردم. صفای ظاهر، صاف بودن خط است. شما خط منسوب هم که بنویسید، صاف می‌نویسید. خط بد هم که بنویسید، صاف می‌نویسید. ولی آیا هر خوشنویسی صاحب صفا است؟ نه! فرضاً ما علیرضا عباسی را در نظر می‌گیریم. علیرضا عباسی برای خط اش هیچ تالی نمی‌شناخت. خطش را بهترین می‌دانست. از این حیث، مثل خودش را تربیت نکرد. سعی نکرد که شاگرد پروراند. کسانی که در پرورش افراد بیشتر کوشا هستند، بیشتر صفا دارند و خودشان را بدهکار حساب می‌کنند. اشخاصی که فقط خط خودشان را بالاتر می‌بینند، و تنها به خود می‌اندیشند، نمی‌توانند صفا داشته باشند. علیرضا عباسی صفا نداشت، ولی شأن داشت و استاد استاداها بود. ولی میرعماد، شأن و صفا را توأمان داشت. از این جهت است که شما می‌بینید بهترین شاگردانی که به‌جا مانده‌اند و بنیاد خوشنویسی بر گرده آنها گذاشته شده، همین شاگردان میرعماد هستند. ما بایست بر گذشته‌ها تکیه داشته باشیم تا بتوانیم، خط و خوشنویسی را ادامه دهیم. والا این پایه‌ها نمی‌توانند پابرجا و مقاوم باشند، مگر اینکه شاگرد در آن رشته تربیت شده باشد. پس صفای باطن متعلق به همه نیست. فرضاً میرزای کلهر، شاگردی داشت بنام میرزاناقدین ملک الخطاط. ایشان هیچ شاگردی تربیت نکرد، اما شأن مخصوصی داشت. استاد بود، ولی صفا

نداشت. ممکن است خط یک خوشنویس صفای ظاهر نداشته باشد، ولی در عین حال شیرین باشد و حالت داشته باشد. این است که امروزه بیشتر به دنبال حالت می‌روند تا به دنبال صافی. از این جهت بود که حسن آقای میرخانی به همه می‌گفت صافی خط، فرع خوشنویسی است. اصل صفای باطن و حالت خط است. خط باید فیگور و شاکله مخصوص داشته باشد. فرضاً برای پیدایش یک شاکله خط، یا یک «ن»، شما بایست حداقل دوازده اصل خط را در آن رعایت کنید. اگر دوازده اصلش هم رعایت نشد، حداقل باید ۸ اصل دیگرش را رعایت کرده باشید. خط باید قوت و ضعف و دور و سطح و صعود و نزول داشته باشد. یک «ن» که بخواهید بنویسید، باید با خط خوش و با قلم نی بنویسید. نوشتن با مداد، خودکار، قلم آهنین و روان‌نویس یک بُعدی است. ولی می‌توانید با قلم نی، چون «دم» و پهنا دارد، بنویسید.

اما اصول خوشنویسی، کامل نمی‌شود مگر با داشتن شأن. شأن عبارت است از آن شایستگی و منش و خصلتی که شخص را در اثر مرور زمان و ممارست در هر امر هنری به دست می‌آورد. شأن فلان استاد در فلان کرسی فلان قدر است. و یا فلان کس استادالاستاد یا استاد ممتاز و بهترین است. پس این منش و شخصیت وقتی پیدا می‌شود که آن شأن وجود داشته باشد؛ یعنی جامعه خوشنویس، آن شخص را قبول داشته باشد؛ یعنی در حقیقت، استاد واقعی باشد. استاد کسی است که هیچوقت فریاد نمی‌کند که من استادم. آیا می‌دانید که من استاد یا خوشنویسم؟ و در نهایت علوطیع، خودش را هیچ حساب می‌کند. خودنمایی نمی‌کند، حتی تا آن اندازه‌ای که حق دارد. بزرگی طلبی و بلندپروازی ندارد. به دنیا و مافیها اهمیت نمی‌دهد. به معنویت بیشتر گرایش دارد. به عرفان خدائی بیشتر تمایل نشان می‌دهد. اگر معنویت نباشد، واقعاً هنرمند به هیچ معنایی دست پیدا نمی‌کند. باید فانی فی الله شد. واقعاً



برای اینکه به خداوند بخواهد حساب پس بدهد، صیانت ذات می‌کند و لاغیر. به جز این، او استاد نیست و شأنی هم ندارد. پس از این حیث، استادی مقامی معنوی است و شخصیتی است که در دیگران نهفته است نه در خود شخص. کما اینکه اگر از شخصی رفتار دوم بخواهیم، می‌پرسند که آقا چگونه آدمی است؟ و مشک آن است که خود بیوید، نه آنکه عطار بگوید. تمام اینها بر اصول تکیه دارند، اشخاص هم در هر وضع و موقعی بر اصول تکیه دارند. خوشنویس هستی، ولی خطت اصولی نیست، یعنی آهنگی را که باید ایجاد کنی، ندارد.

با استاد درباره نقاشی/خط گفتگو می‌کنیم.

● نقاشی/خط، بنیادی در اعصار گذشته دارد. به هنر پلانویسی، نقاشی/خط اطلاق می‌کردند، و آن هنری بود که نقاش دور آن طلا نوشته را قلم گردی یا رقم گردی می‌کرد. شما دیده‌اید قرآن‌هایی را که مطرز و طلا هستند و با طلا نوشته شده‌اند و دور آنرا خط کشیده‌اند. این را اصطلاحاً تحریر می‌گویند؛ یعنی نقاش، دورش را قلم‌گیری می‌کند. به این هنر، قلم‌گیری خط یا نقاشی/خط می‌گفتند، که بعدها، باعث پیدایش خط/نقاشی شد. خط/نقاشی را، بیشتر جلدسازان و صحافها در روی جلد کتاب به کار می‌بردند. از این روی، جلدهای روغنی را که نقاش در تنظیمش بسیار دخالت داشت، در کارگاه اجرا می‌کردند. مثلاً جلد قرآن بزرگی را که الان بنام قرآن مستضعفان نامیده می‌شود ببینید. شما جلدها را که می‌نگرید، می‌بینید کتیبه‌هایی اطراف جلد و نقاشی‌هایی دور و برش هست و نیز، تریج‌ها و خط‌هایی در اطرافش. به اینها می‌گویند نقش خط. یعنی خط به صورت ابزار برجسته درمی‌آید و داغ می‌شود و روی جلدها ضرب زده می‌شود و یا اینکه روی جلدهای چرمی است که به آن هنر «سوخت» می‌گویند و رویش را کتیبه می‌نویسند. و این کار در آغاز بوده، ولی امروزه نقاشی/خط یک هنر جدید است. یعنی تلفیقی است از خط و نقاشی. ممکن است قسمت

عمده‌اش نقاشی باشد و قسمت اندکش خط. و یا برعکس، یا ممکن است این دو به تساوی باشند. ممکن است که اصلاً کسی خوشنویسی بلد نباشد، ولی نقاش باشد. در ایران، این کار را زنده‌رودی و احصائی باب کردند. که احصائی امروز از خطاطان زبردست کشور است و شهره‌است و فوق‌العاده معروف است. امکان دارد که یک خطاط که نقاشی/خط را بگوید می‌آورد، خوشنویسی بلد نباشد. یعنی آن‌طور که یک خوشنویس تبحر دارد، او تبحر نداشته باشد ولی خطاط به تمام معنا باشد. و خطاطی که نقاشی/خط را بنیاد می‌گذارد، تخیل اختراعی خیلی قوی دارد چرا که کاربرد خط را در اقالیم و آفاق گونه‌گون و متنوع نمایش می‌دهد مثلاً روی کاشی. کتیبه‌نویسی هم در شمار یکی از همین هنرهاست که در آن، نقاشی در خدمت خط هست. که در حقیقت خط/نقاشی اولیه را می‌توانیم کتیبه‌نویسی نام بنهیم. و این مبحث بزرگی است و اساساً نقاشی و خوشنویسی از یک خانواده هستند. خانواده‌ای که گاهی اوقات به هم نزدیک شده و در پاره‌ای دیگر از لحظات، از هم دور می‌شوند. در آنجایی که هنر خوشنویسی، فریاد می‌کند که احتیاج به تذهیب دارد، به فریادش می‌رسد. این است که خطوطی را که میرعماد نوشته، هیچ تذهیب و تشعیر نداشته و سفارش تذهیب را متفکران زمان می‌دادند.

نقاشی‌ای که به یاری خط می‌آید، باید با آن هماهنگی داشته باشد. این است که هر نقاشی‌ای را نمی‌توان با خط پهلوی جمع کرد. خط/نقاشی، با سایر هنرها هماهنگ و همخوان است. البته در صورتی که نقاش متبحر بوده و از خطاطی و خوشنویسی مایه‌ای داشته باشد و ارتباط این هنرها را با یکدیگر رعایت کند. در واقع هنرهای جنبی خوشنویسی، هنرهای تجسمی هستند. مثل هنرهای: تذهیب، تشعیر، ترصیع، معرق‌سازی، جدول‌کشی، طلاکاری، حل‌کاری، لاجورداندازی و کمندسازی و غیره. پس خط و نقاشی از

پندرہ روزہ علمی اجتماع  
پندرہ روزہ کارآمدت صحیفہ سائبریا

شرویش گاہ علوم انسانی و مطالعات  
اقبال جامع علوم انسانی

هم دور نیستند و از این روی است که امروزه، هنر جدیدی بوجود آمده است. این هنر وقتی در خدمت گرافیک قرار می‌گیرد، شکلی از اشکال پیدا می‌کند و یا در خدمت ظروف، شکلی از اشکال خطاطی/نقاشی را بوجود می‌آورد و یا وقتی روی چوب قرار می‌گیرد، جلوه‌ای دیگر پیدا می‌کند. آقایان پیل آرام، افجه‌ای، زنده‌رودی، احصائی و مرحوم رضا مافی، هر یک در این قلمرو، گشت‌ها زده‌اند. مخصوصاً مرحوم مافی که هنرمندی فوق‌العاده مبتکر و ارزنده بود، خوشنویسی زبردست و متبحر که نقطه عطفی در این جریان به‌شمار می‌آید. واقعاً نقاشی/خط را مافی ابداع کرد مثل نقش برجسته‌هایی [بارلیف] که از یونولیت ساخت. مافی، حقیقاً این هنر را شعله‌ور ساخت، وی یکی از شاگردان مبرز میرخانی‌ها بود. خدا ایشان را رحمت کند، احصائی هنرمند بسیار قابل و شایسته‌ای است. کارنامه ایشان پر بار و پرمایه است. اما بازگردیم به خط که کاربردهای وسیعی در هنر گرافیک دارد. گرافیک هنر رشمای است و از خط الهام می‌گیرد. که بیشتر با قلم هاشور یا قلم آهنی یا به قول معروف «رأپیدوگراف» یا «پانتوگراف» و یا هاشورزن‌های فرنگی سروکار دارد. ابتدا هنر گرافیک در خدمت تجارت بود و الان در خدمت هنر و تبلیغات جمهوری اسلامی قرار دارد.

مسئله دیگر، مسئله کاربرد خط در عوامل مختلف اجتماعی است. در هر چیز که به خاطر شما می‌آید و در ذهن‌تان تداعی می‌گردد، از خط استفاده شده است. در آن موقع، خط خوش مطرح نیست، این خط را هم می‌توان به صورت هنر نقاشی/خط درآورد. یک تکه نویسی در خوشنویسی هست بنام «قصارنویسی مغلوب». که در قدیم نه به شکل امروز، که به صورت دیگری بوده است و مثلاً به صورت کتیبه‌های کوچکی که در روز عزا در پارچه‌ها چاپ می‌کنند، مثل دوازده بند محتشم کاشانی؛ اینها را درهم می‌ریزند و سطح را مغلوب می‌کنند. مثلاً این مطلع از ۱۲ بند محتشم: «باز

این چه ماتم و چه عزا و چه شورش است». اینها کلمات قصارند. ما این قصارنویسی را می‌توانیم به صورت «لایقراً» درآوریم. می‌دانید که خط دو حالت دارد: یکی مایقراً و دیگری لایقراً. یعنی می‌توان خواند و نمی‌توان خواند یا خوانا و ناخوانا. خط، مایقراً است وقتی منسوب باشد؛ وقتی من و شما به هم بنویسیم، از باب شوخی می‌گویند باید دنبال خطت بروی. پس خط باید مایقراً باشد و خوانا. خط لایقراً است یعنی خوانده نمی‌شود، در صورتیکه پوسترسازی و معماری کرده و مکتوبات البته هنرمند حق دارد معماری کرده و مکتوبات خاطرش را به صورت ناخوانا بیان کند.

خط شکسته شاید به اعتباری خط «لایقراً» باشد. در زمانه‌ای که مفهوم‌سازی و پرداختن به فریافتهای ذهنی، از اهم و امهات فلسفه هنر شده است و اساساً هنر نامفهوم و مجرد و منتزع در کلیت فعل و انفعالات و چفت و بستهای رویکردهای ذهن، گزیری مگر شکست محتوم ندارد، تحریر خط شکسته با آن پیچ و تابها و سرکشی‌ها و مغلق‌نویسی‌های قلم، کاری بیهوده و بی‌فایده جلوه می‌کند. خط چه در گرافیک و چه در سایر شعب و شقوق هنر، در مرتبه نخست باید خوانا، گویا و پیام‌رسان باشد و به جز این، هر هنرپرسه‌زن در فضاهای تجربیدی و تفریدی، طبعاً کارش به تصنیع و تصنع می‌انجامد.

● خط شکسته، خطی است که خواندنش تخصص می‌خواهد، و لازمه‌اش ورود به ادبیات مرسل و مسجع فارسی است. مثل کتاب «مرتب‌الکتبه» یا «مقامات حمیدی» و یا آثار خواجه‌عبدالله انصاری که سعدی علیه‌الرحمه، بنیاد کارش را بر آثار خواجه‌عبدالله نهاده و از نثر مرسل و مسجع یاری می‌گیرد. اگر خواننده، اشعار فارسی و دواوین شعرا را نخوانده باشد، نمی‌تواند خط شکسته را بخواند و اگر اطلاعی از روحیه و قریحه خوشنویسی نداشته باشد، نمی‌تواند با این خط انس و

تفاهم حاصل کند. از این حیث است که هنر خوشنویسی در قلم شکسته، می‌تواند بسیار خوب تجلی کند. چون می‌توان با استفاده از این خط یک چلیپای گردان ترتیب داد. همانگونه که درویش عبدالمجید ساخته است. چلیپای گردان به این شکل است که وقتی شما یک خط درویش را دست می‌گیرید، گاهی ممکن است چلیپائی نوشته باشد که باید آنرا بچرخانید و بخوانید، مجبور نباشید که صفحه را دست بگیرید و دفتری بخوانید، و دست‌تان در حال گردش باشد، به این، چلیپای تمام گردان می‌گویند. این چلیپای تمام گردان، حاکی از نیم دورها و نیم چنگی‌هایی است که خود نقاش هم می‌سازد و در آن از اسلیمی‌ها یا چنگی‌سازی‌ها سود جسته است. اسلیمی‌هایی که در هنرهای جنبی خوشنویسی وجود دارند، همه از اینجا سرچشمه و نشأت می‌گیرند. چون خطاط می‌خواهد حرکت و جنبیدن را در صفحه نشان بدهد. این است که اگر ما سطری یا خطی بنویسیم، که حرکت نداشته باشد و اگر انسان از دیدن آن جنبشی حس نکند، آن خط زیبا نیست. خط بایستی «جنباً» باشد تا حس تنوع‌طلبی چشم را بیدار کند. حس آدمهایی که طبع سلیم دارند، حساس‌تر کند و بینش آدمی را وسیع‌تر سازد، به خطی که حرکت و جنبش داشته باشد، اصطلاحاً خط مرطوب و شیرین و جذاب می‌گویند، یعنی خطی که برای آدمی جذبه دارد.

نقش‌های هندسی در هنرهای اسلامی، مبحث وسیعی است که درباره آن می‌توان کتابها نوشت. مثلاً «ابن مقله» آمده و این کار را کرده و ابتدا برای تنظیم خطوط نیمه‌خوش به خوش کامل، الف را به عنوان سطح مبدأ گرفت و بعد «ه» و «ن» را دایره قرار داد و اینها را تقسیم بندی کرد. این مسئله ارتباط به خط منسوب یا نیمه‌منسوب دارد. تنها علمی که در خوشنویسی دخالت می‌کند، علم هندسه است. علم رشامی است که این علم، خط خوش را احیاء کرد و به آن شکل بخشید و از

در علم مرآت و هنر خطاطی

کے اکابر کا ہر فرد اور ہر فرد نے  
تاریخ سے بہت سے سبق حاصل کیے

تاریخ

تاریخ

تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج  
تاریخ کی تعلیم اور ترویج

قوه به فعل درآورد.

«ابن مقله» اولین شهید جامعه خوشنویسی کشور است: این مرد سه بار به خاک فرو می رود. یکبار در شکنجه گاه زندان به دخمه اش می سپرند. و روی او خاک می ریزند. دوباره برملا که می شود او را از قبر بیرون می آورند و به قبر عمومی می سپرندش، و بعد به خواهش عیالش به قبر خاص فرو می کنند. و دومین شهید خوشنویسی «میرعماد سیفی حسنی قزوینی» مشهور به عمادالملک است که ایشان واقعاً فدای خطش می شود، چندانکه در اشعارش نیز دائماً می گفته:

بودم به تو عمری و تو را سیر ندیدم

از وصل تو هرگز به مرادی نرسیدم

از بهر تو بیگانه شدم از همه خویشان

وحشی صفت از خلق به یکباره بریدم

میرعماد در پیوند با اعراض و اعتراض به شخص اول مملکت کار را به جانی می رساند که می گوید:

مسکینی و فقر و نامرادی صد بار

از سلطنت و تخت و تجمل بهتر

و آب پاکی را روی دست شاه عباس می ریزد. همین ماجرا در زمان حسن آقای میرخان، موقعی که اولین نمایشگاه خوشنویسی ایران به سال ۱۳۳۸ تشکیل می شود اتفاق افتاد، یعنی حسن آقا گفت که من در این نمایشگاه حاضر نمی شوم، چرا که شخص اول مملکت تان می خواهد برود و آنجا را افتتاح کند. من نمی آیم و شعاری با این مضمون نوشت که بنام نامی اعلیحضرت ولی عصر [عج]. و آن را قاب کرد و گفت این قطعه را در نمایشگاه قرار دهید. من این تابلو را در نمایشگاه گذاشتم و خود من هم با ایشان وقتی رفتم که شاه رفته بود ولی باتمانقلیچ و محمود مهران و رجال سیاسی آن روز، جملگسی بودند، و صد و پنجاه خوشنویس از سراسر کشور در این نمایشگاه شرکت کرده بودند و این زمانی بود که به اصطلاح یک نهضت کاذبی برای تغییر خط به ریاست سعید نفیسی در گرفته بود؛ که

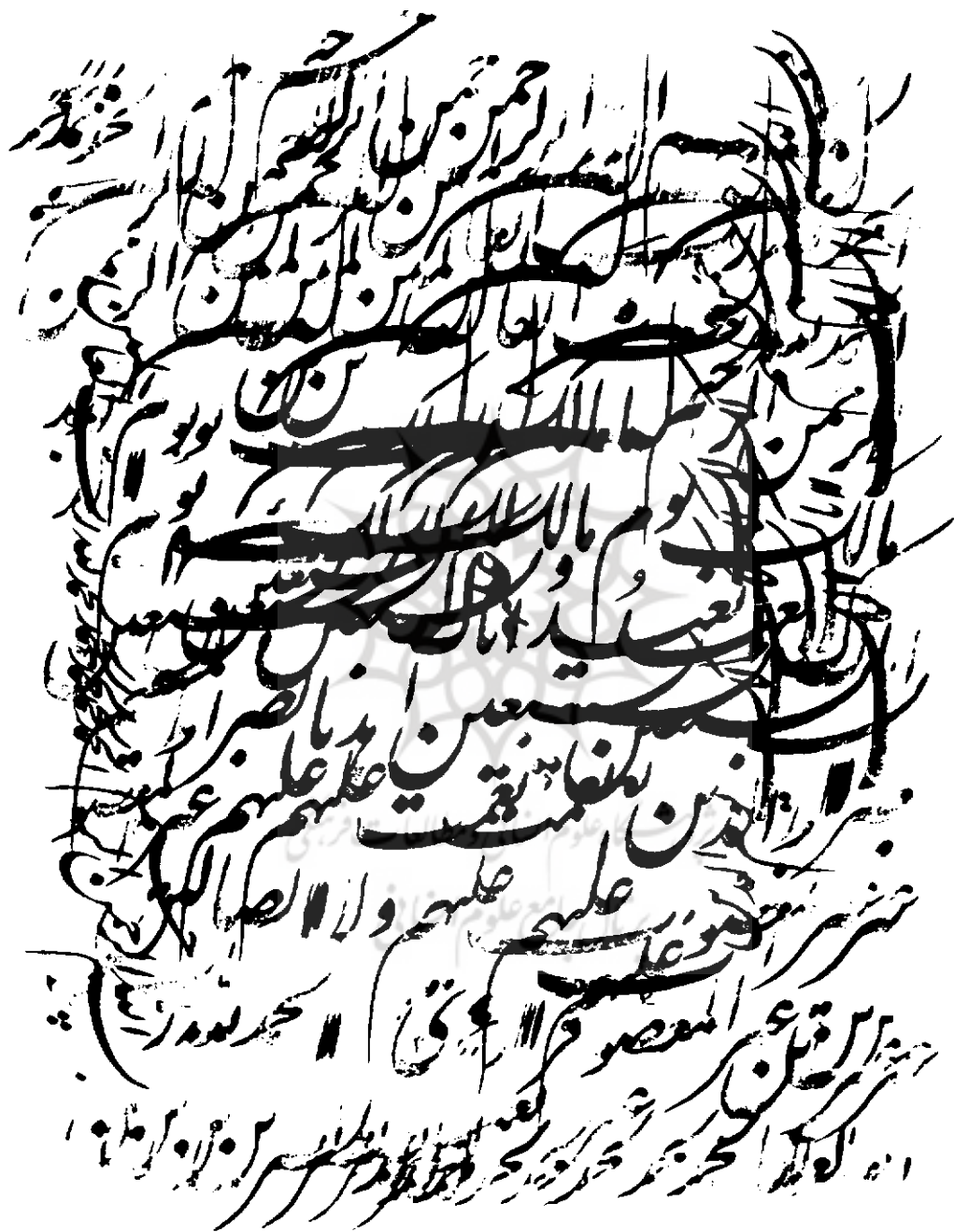
یکی از روحانیون گفت: «تا قرآن کتاب مذهبی ما است خط ما همین خواهد بود.» و حسن آقا، دومین فردی است که در این عالم در عین حال که زنده اند و خداوند بر طول عمرشان بیفزاید، بر پادشاه مملکت می تازد، نخستین فرد میرعماد بوده است که این حرف و کلام را می گوید و اجرا می کند. باید گفت که قسمتی از وظیفه و رسالت و مسئولیت خط را که وسیله ثبت و ضبط مفاهیم است، خط منسوب تأمین می کند. خط منسوب عبارت است از همان حروف چینی و بقیه خطوطی که دستی نوشته می شوند. به اعتباری، تمام اینها خط خوش هستند و چشمنواز. همان هایی هم که به صورت حروف ماشینی است، آنها را هم می توان به صورت دستی نوشت و زیب و آرایش داد.

سیدحسین آقای میرخان، سی سال اینچا زحمت کشید و اشخاصی را تربیت کرد، ولی آیا تمامشان مثل آقایان عصر حاضر شدند؟ نه. این شاگردهایی که آمده اند و جای آقا سیدحسین را گرفته اند، واقعاً شاگردانی مستعد و باذوق اند که شاید اگر در زمان مرحوم میرخان، این همه به ما هجوم می آوردند و استقبال می کردند، الان بیش از اینها هنرمند داشتیم. گویند که هنرمند واقعی که خود را ایشار کند و فتوت و جوانمردی داشته باشد فوق العاده کم است؛ ولی وقتی که هجوم می آورند ما از بین شان افراد خوب را سوا می کنیم.

اخیراً حجت الاسلام کشفی، پیشنهادی برای احیاء خطوط نسخ و ثلث به شورای عالی انجمن داده اند تا برای احیاء خط ثلث، ما دفاتری تهیه کنیم که این دفاتر خودش آموزنده و معلم مکتوب برای احیاء کردن این خط است. خطوطی که در انجمن خوشنویسان ایران تعلیم و یاد داده می شود عبارت است از درجه اول، خط نستعلیق — چه منسوب و چه خوش — و بعد خط ثلث که کشور اکنون نیاز زیادی به این خط دارد و اخیراً استاد احصائی قرآنی را به خط محقق نوشته است که ارزنده و

صورت خط شکسته است که ابتدا خط شکسته تحریر می‌نویسند و بعد آهسته آهسته به خط شکسته تمام که ترسل نویسی است روی می‌آورند. که این خط جنبه

دیدنی است. انجمن خوشنویسان، دیگر نه جنبه کارگاهی، که جنبه دانشکده خوشنویسی و آکادمی را پیدا کرده است. در ضمن خط دومی هم داریم که به



خصوصی دارد و نه جنبه عام، چون ابتدا باید آن علوم و آن عمق ادبی سابق بوجود بیاید که با توسعه دانش امروز، ممکن و میسر نیست و تنها رجعتی است به تاریخ گذشته.

اما در مورد تکامل خط نستعلیق بایست گفت، که این رشد امری است طبیعی. چرا که تمامی پدیده های عالم رو به کمال هستند. حتی فعل و عمل انسان نیز، رو به کمال است. آدمی روز به روز خود را تهذیب می کند و بهتر به عیوبش پی می برد، بنابراین دستاوردهایش نیز به طرف تکامل حرکت می کنند و از همین جا پیشرفت حاصل می شود و آدمی از ساده به بفرنج و از پست به عالی حرکت می کند. کما اینکه از جمله نخستین مکتب هایی که در خط نستعلیق بوجود آمد، مکتب میرزا علی تبریزی بود، که خط را لرزان می نوشت، که از نظر امروزی نابهنجار ولی نسبت به گذشته بهنجار بود. از همین جا مکتب جدید خط نستعلیق پیدا می شود و تکامل می یابد و به میرعماد منجر می گردد و از میرعماد به میرزای کلهر.

**پرسی دربارۀ بخش نخست سخنان استاد فرادی داریم: پس از انقلاب اسلامی، خط رواج و تداول عام بیشتری یافته و از حالت هنر خواص و نخبگان به هنری در دسترس مردم و در متن جامعه بدل شده است. آیا می توان خوشنویسی را هنری یگانه شمرد که هم اینک نافذترین و شایع ترین و عام ترین هنرهاست یا نه؟**

● این تداول عام می تواند به طور نسبی باشد و در کل جامعه نیست. همچنانکه نفوذ هنرهای دستی در کل جامعه، مطرح نیست. اینجاست نقش تکنولوژی به میان می آید. اخیراً ما تقاضایی راجع به کتابهای درسی کرده ایم و قرار شده مسئولان با ما به مذاکره بنشینند تا این بدخطی دانش آموزان که باعث پیدایش آن همان شیوه باغچه بان است — که هنوز در کتاب اول فارسی به کار می برند — دست آخر به خوش خطی بیانجامد. خط

همه دانش آموزان بد است و این بدی خط، بر اثر شیوه بد نسخ است که در این کتابها وجود دارد، و نیز آن اسلوب مخصوصی که دانش آموزان رعایت می کنند، باعث بدی خط می شود. همان اسلوب را می توان به نحو احسن اجرا کرد و خط نسخ کلاسیک و شیوه ایرانی را پیاده کرد و در کتاب فارسی نوشت و به کودکان یاد داد. ما اگر کتاب اول را به شیوه خط نسخ درست بنویسیم، هیچ تناقض و تضادی با یادگیری خط نداریم، سهل است که در سرعت و آسان نویسی و آسان خوانی کار هم مؤثر است و هیچ نوع اشکالی ایجاد نمی کند. فقط دل دادن مسئولان وزارت آموزش و پرورش به این کار مطرح است و اینکه باعث شوند تا خط دانش آموزان خوب شود.

خط نستعلیق را در رژیم گذشته از بین برده بودند و یک نهضت مصنوعی راجع به تغییر خط ایجاد کرده بودند که این، در ارکان آموزش و پرورش هم مؤثر بود. اینها می خواستند خط فارسی را تغییر دهند. روی این اصل، خط نستعلیق را در کتاب های دوم تا ششم ابتدائی به صورت ناقص پیاده کردند. به طور کلی کتابهایی که در زمان علی اصغر خان حکمت — وزیر معارف سابق — به وسیله زرین خط تدوین شده بود، از سال ۱۳۱۰ شروع و تا سال ۱۳۲۰ ادامه داشت. و هر کس هم که خطش خوب بود می گفتند مثل چاپ نوشته است. بلی، چنین اشتباهی وجود داشت که می گفتند این آدم، مثل چاپ، خط می نویسد. مامی توانیم این تحول را در خوشنویسی بوجود بیاوریم یعنی: کتابهای اول تا پنجم ابتدائی را به صورت خط خوش بنویسیم. این کار هیچ تناقضی با مسئله خواندن و نوشتن و شمردن ندارد، حتی با کلاس آمادگی هم تباین ندارد. خود من در تلویزیون آموزشی، برنامه ای را در بیست و چند جلسه پیاده کردم، که ده تا دوازده جلسه اش ضبط شد و نمی دانم چرا متوقفش کردند. من در این برنامه، آموزش خوشنویسی را از کلاس اول تا مرحله استادی یاد می دادم. اگر این



## کندوکا و در این نظریه‌ها می‌پردازند.

● تئوریهای دوازده گانه که به عبارتی چهارده گانه‌اند، توسط ابن مقله از دو مسئله کلی خلاصه شد که عبارتند از: حُسن وضع و حُسن تشکیل. این دو تئوری را که بسط بدھیم به کسری و نسبت، صعود، نزول، سقره، ارسال، قوت و ضعف، صعود حقیقی و نزول حقیقی، صعود مجازی و نزول مجازی می‌رسیم. اصول به‌طور کلی بر صفا و شأن متکی است که تفصیلش ذکر شد. حسن تشکیل، در شا کله بندی و شکل آفرینی خط است. حسن وزن را در قرارگاه استقرار کلمات و نشستن کلمات بر روی خط کرسی می‌یابیم. ترکیب در کلیه هنرها رایج است. اساساً انسان ترکیب را می‌فهمد. چرا که مفردات را تنها در ترکیب درمی‌یابد. آنچه در خارج از ذهن ما وجود دارد واحد است و ما به‌طور مجموعه، آنها را درک می‌کنیم. فی‌المثل عدد را به‌صورت مجموعه مطرح می‌کنیم. آدمی، مسائل را به‌صورت مجموعه می‌آموزد. انسان محصول عادت و فراگیری است، پس هر چیز و هر مسئله را می‌تواند با توجه به این دو موضوع بگوید. انسان، ترکیب و اعتدال را یاد می‌گیرد و در ذهنش به‌صورت ترکیب، جمع بندی کرده و به‌صورت تجرید، بیان واسم گذاری، استدلال می‌کند. انسان قوانین تداعی معانی را در باره ذهنش دارد و اصولاً فکر، ترکیب تجسمات و تأثرات صحیح در ذهن است. ما از انبازه ذهن مان که وجدان مغفوله باشد، حداکثر استفاده را به‌وسیله قانون تداعی معانی می‌کنیم. در اینجا ما از سه قانون استفاده می‌کنیم: قانون مشابهت، قانون تضاد و قانون مجردات. ما اگر به یاد جوانی باشیم، به یاد پیری هم می‌افتیم. فی‌المثل شکل آدمی در ذهن انسان بوجود می‌آید و این شکل برای او تداعی می‌شود. سرعت انتقال بعضی‌ها آن قدر هست که به حاضر جوابی منجر می‌گردد، که این یکی از اختصاصات ذهن انسان است و یا قریاحی که در ذهن انسان وجود دارد، اینها به اختصاصاتی منجر می‌گردند که حاکی از: هنر،

برنامه پخش می‌شد، مفید به فایدهت و مشرثمر بود. از این حیث، خط و خوشنویسی باید احیاء گردد و ابتدای این کار، خوراک دادن به آموزش و پرورش از طریق انجمن خوشنویسان ایران است. بنابراین مسئولان وزارت آموزش و پرورش بایست موافقت کنند و باید به کودک یاد داد تا دستش «جان» بگیرد. آسانترین خطوط برای جان گرفتن، خط نسخ است تا دست بچه قوت بگیرد و بیشتر عادت کند و آسان باشد، چون هم آموزش خط نسخ آسانتر است و هم خواندن و نوشتن آن. از این جهت ما می‌توانیم کتاب اول را به شیوه نسخ قدیم بنویسیم و کتابهای دیگر را به شکل نستعلیق.

انجمن در نظر دارد، خط تعلیق را هم احیاء کند، و بر خط نسخ هم تکیه بیشتری داشته باشد. دنیای خط نستعلیق، از خط تعلیق و نسخ جداست. خط تعلیق، خطی است که از قرن چهارم هجری، به وسیله «حسن ابن مقله» تنظیم شده و بنیادش از خط نسخ و رقع است و خط فارسی میانه هم، در ایجاد این خط، تداخلی داشته است. بنابراین جا دارد که ما این خط را احیاء کنیم. خط تعلیق، مخصوص دواوین اداری آن روز و فرامین و منشورهای مختلفی بوده که با این خط نوشته می‌شدند. کلیه احکام و دستورهایی که دولت وقت صادر می‌کرده با خط تعلیق بوده و اشخاصی مثل اختیارالدین منشی جنابادی - که همان گنابادی است - استاد اساتید این خط بوده است.

الا ای بسی نظیسر خطسه خط

کسی ننوشته از تو در جهان به

چواز کلک تو گردد دال مرقوم

ز هر دوزلف وقد دلبران به

از استاد می‌خواهیم تا درباره تئوریهای دوازده گانه اقسام خط - که بیشتر اشارتی بدان رفت - مبسوط تر بگویند. تئوریهایی که رعایت تمام آنها در کار خوشنویسی ضرورت و لزوم تام و تمام دارد. استاد فرادی، با ایجاز و اجمال به

بارکبتعالیٰ

۵۰/۶/۱۹

الملاک و المومنین

۵۰/۱۰/۲۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي  
بَدَأَ لَنَا هَذَا  
وَيَعْلَمُ أَنَّكَ  
عِندَهُ  
وَأَنَّكَ  
عِندَهُ  
وَأَنَّكَ  
عِندَهُ  
وَأَنَّكَ  
عِندَهُ

تضاد آشتی ناپذیر هم باید یکدیگر در مشی شان داشته باشند. یعنی شیوه مخصوصی که آقای عمرو می نویسد و شیوه مخصوصی که زید می نویسد. یعنی عمرو و زید با هم جمع می شوند، چون اصول این خط را رعایت کرده اند و استاد هستند. ولی افراد غیراصولی یعنی افرادی که در خط شان اصول رعایت نشده باشد، اینها متشت و مغشوش هستند و تضادشان آشتی ناپذیر است و تعارض و تخالف با یکدیگر دارند. اینها نمی توانند با هم جمع شوند، خط شان هم نمی تواند با هم جمع شود. حتی ممکن است خط شان ناقص باشد. پس خطی کامل است که اصول را رعایت کرده باشد به قول شاعر:

گر آن کاتب که دارد دعوی خط  
خیال و خودپسندی برده هوشش  
از این روخط او اصلی ندارد  
که تعلیم کسی نشنیده گوشش

اختراعات و پیدایش معماهاست. کسانی که قوه تخیل اختراعی وسیع دارند، می توانند فی البداهه و خلق الساعه مسائل را اختراع کنند. این مسئله روانشناسی است، پس ما مجموعه را درک می کنیم. در خوشنویسی هم بدین گونه است، باید حرفها را ساخت. و اساساً شما صفحه سفیدی را که در دست می گیرید، با سیاهی و با قلم ایجاد ثبات در روی صفحه می کنید. و اشکال را روی صفحه بوجود می آورید. این اشکال اگر خوشنویسی باشد، ابتدا باید مفرداتش سنجیده شود. این مفردات را بوسیله عناصر بصری می سازیم. این ترکیب جزء است، ترکیب کل، دو قسمت است: یکی اینکه از مفردات، کلمه می سازید و دیگر اینکه از کلمات؛ سطر را پدید می آورید که واحد صفحه است. پس ما در مایملک یک سطر، می توانیم این عناصر را بیان کنیم. ابتدا حرف را، بعد کلمه و پس آنگاه سطر را می سازیم. و بعد از سطر، صفحه را بوجود می آوریم و بعد از صفحه، دور را که این کار به همین گونه، بین الدفعتین ادامه دارد.

سطر را به عنوان یک مسئله مهم و عمده خوشنویسی مطرح می کنیم. یعنی یک سطر، در ابتدای شروعش نقطه دارد. با قلم نی نقطه ای می گذاریم. نقطه ای اصطلاحی و نیشی هم زیرش قرار می دهیم، یعنی دم قلم و نیش قلم ما خوب کار می کند. می گوئیم این نقطه و این نیش، پس بای بسم الله را که با کشیدن خط کرسی شروع می کنیم. این پاره خطی را که روی کاغذ رسم کرده ایم، به عنوان خط کرسی بیان می کنیم.

اساساً خط فارسی به سه گروه تقسیم می شود: مستقیم، منحنی و مختلط. در کلیه این قواعد باید اصل اعتدال رعایت شود. در دور، سطح، نسبت، ترکیب، کرسی، صعود مجازی، نزول مجازی، صعود حقیقی؛ نزول حقیقی و حتی در صفا و شأن. این اصول بایستی در همه اینها رعایت گردند. این است که جمع افراد خوشنویس می توانند در یک محفل صورت پذیرد، ولی

در پایان، سیاسی داریم از استاد عبدالله فرادی، که این فرصت مغتنم را در اختیار «فصلنامه هنر» قرار دادند تا از سخنوری و فرهیختگی شان، بهره ای ببریم.